

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده: هنرهای کاربردی

پایان نامه‌ی تحصیلی جهت اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد

رشته: فلسفه‌ی هنر

موضوع:

شعر به مثابه متن

بررسی و تطبیق اندیشه‌های هانس - گئورگ گادامر و پل ریکور در باب شعر

استاد راهنما:

دکتر محمدرضا حسینی بهشتی

تحقیق و نگارش:

زهرا داوری گراغانی

شهریور - 1387

تقدیم به:

پدرم و مادرم

و نیز به کسی که با یاری اش این کار ممکن شد.

با تشکر از:

استاد راهنمایم دکتر محمدرضا حسینی بهشتی

جناب آقای بابک احمدی که زحمت مطالعه و اصلاح بخش‌هایی از رساله را متقبل شدند.

و دوستانی که یاری‌ام کردند به ویژه دوست خوبم فرشته ذاکر که کار ویرایش رساله را انجام داد.

فهرست مطالب

عنوان	شماره‌ی صفحه
چکیده	۱
مقدمه	۶
فصل اول: مبانی اهمیت شعر در هرمنوتیک فلسفی	۹
۱- مروری بر تاریخ تأثیر و تأثر: حضور زندگی در تجربه	۱۰
۲- پدیدارشناسی هرمنوتیک: به سوی وجود	۱۷
۳- رابطه‌ی میان هنر، ادبیات و شعر	۲۲
فصل دوم: بوطیقای هرمنوتیکی	۲۴
۱- بوطیقای هرمنوتیکی	۲۵
۲- مفهوم بوطیقا	۲۵
۳- مفهوم بوطیقا در نزد ریکور و گادامر	۲۹
۴- مسائل بوطیقایی: مروری کوتاه بر موضوعات و مسائل مطرح در باب شعر	۳۲
۵- حدود و مسائل بوطیقای هرمنوتیک فلسفی	۳۴
۱-۵- شعر چیست و وجه تمایز آن از غیر شعر کدام است؟	۳۵
۱-۱-۵- تمایز زبان شعری و زبان غیر شعری	۳۸
۲-۱-۵- استعاره	۴۲
۳-۱-۵- تخیل	۵۱
۲-۵- نسبت شعر و حقیقت	۵۶
۱-۲-۵- مفهوم حقیقت	۵۶
۲-۲-۵- حقیقت و روش	۵۹
۳-۲-۵- حقیقت و شعر	۶۳
۳-۵- معرفت و شعر	۶۶

۶۶	۵-۳-۱- بازنمایی یا میمسیس و صدق و کذب
۷۴	۵-۳-۲- معنا و معرفت
۸۲	فصل سوم: شعر به مثابه متن
۸۴	۱- متن چیست؟
۸۹	۲- ویژگی‌های متن از نظر گادامر
۹۰	۳- ویژگی‌های متن از نظر ریکور
۹۳	۴- متن شعری
۹۶	فصل چهارم: تفسیر متن: چگونگی فهم شعر
۹۸	۱- طرح افکندن جهان‌های ممکن: ریکور
۱۰۱	۱-۱- زبانمندی
۱۰۵	۱-۱-۱- شعر بیان نمادین است
۱۰۷	۱-۱-۲- شعر زبان را پاس می‌دارد
۱۰۹	۲-۱- زمانمندی
۱۱۱	۳-۱- الگوی دیالکتیکی
۱۱۳	۲- چگونگی رخداد فهم: گادامر
۱۱۵	الف- نقد آگاهی تاریخی
۱۱۶	ب- نقد آگاهی زیبایی‌شناسی
۱۱۷	۱-۲- تاریخمندی
۱۲۱	۲-۲- زبانمندی
۱۲۵	۳-۲- خصلت دیالکتیکی
۱۲۹	ضمیمه
۱۲۹	۱- نسبت میان شعر و فلسفه
۱۳۷	۲- گادامر و ریکور شاعران را دوست می‌دارند

۱۴۱.....	نتیجه گیری
۱۴۳.....	منابع و مأخذ فارسی
۱۴۶.....	منابع و مأخذ لاتین
۱۴۷.....	Abstract

چکیده

پدیدارشناسی هرمنوتیک گادامر و ریکور، در ادامه و فراسوی هرمنوتیک فلسفی هیدگر، راهی است به سوی "وجود". "وجودی بودن هرمنوتیک"، بزرگ‌ترین و مبنایی‌ترین تشابه این دو فیلسوف و "راهی" که برای رسیدن به "وجود" در پیش می‌گیرند، بزرگ‌ترین تفاوت آن‌هاست.

جستجوی "حقیقت" در گادامر و "معنا" در ریکور، هرمنوتیک فلسفی آنان را متوجه "زندگی" و سرانجام شعر به عنوان عالی‌ترین بیان تجربه‌ی وجودی زیستن ساخته است. به این معنا می‌توان کل رویکر هرمنوتیک گادامر و ریکور را نوعی "بوطیقای هرمنوتیکی" دانست. زیرا وجودی که هرمنوتیک فلسفی از آن می‌گوید همواره وجودی تفسیر شده است. غایت تفسیر در هرمنوتیک فلسفی، معطوف است به زیستن. به این معنا که تفسیر وقتی تفسیر است که متن را از آن خود سازیم. این از آن خود ساختن، متضمن نوعی آفرینش یا پویسیس است که مبنای بوطیقا است. حدود بوطیقای هرمنوتیک فلسفی از این منظر بسیار گسترده است؛ بوطیقای ریکور از "زیستن" گرفته تا "نوشتن" و "تفسیر" را در بر می‌گیرد.

از میان مسائل بوطیقایی موارد حائز اهمیت برای هرمنوتیک فلسفی عبارتند از "زبان شعر" و مسائل مربوط به آن مانند استعاره و تخیل، "نسبت شعر و حقیقت" و "نسبت شعر و معرفت". میان شعر و حقیقت رابطه‌ای یگانه و ضروری وجود دارد. علت این امر

پیوستگی انفکاک‌ناپذیری که در متن شعری میان دو مقوله‌ی صورت و محتوا یا "صدا" و "معنا"ی آن وجود دارد. همچنین شعر دربردارنده‌ی عالی‌ترین نوع معرفت یعنی "معرفت به نفس" است که نزد گادامر از طریق دیالوگ با متن بدان دست می‌یابیم.

الف-مسأله‌ی تحقیق

این رساله با این فرض که هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور، نوعی بوطیقای هرمنوتیکی است سعی در شناخت این بوطیقا و حدود و مسائل آن دارد. وجه هرمنوتیکی این بوطیقا، همچنین فهم رویکرد تفسیری گادامر و ریکور نسبت به متن شعری، را ضروری ساخته است.

ب- شیوه‌ی کار

همان‌طور که از عنوان رساله "شعر به مثابه متن" برمی‌آید، این پژوهش واجد نوعی خصلت میان‌رشته‌ای است. به این معنا که در آن همزمان، به مطالعه‌ی شعر در ذیل مفهوم بوطیقا و مسائل بوطیقایی آن و نیز مطالعه‌ی هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور پرداخته شده است. نکته‌ی دیگر، سعی این رساله بر رویکردی تطبیقی میان آرای گادامر و ریکور است. این کار از طریق مطالعه و تحلیل آثار این دو فیلسوف و سایر متون موجود اعم از مقالات مربوط به هرمنوتیک فلسفی و شعر صورت گرفته است.

ج- اهمیت تحقیق

به نظر می‌رسد آگاهی به دستاورد بزرگ گادامر مبنی بر حضور تاریخ، سنت و هویت فرهنگی در پروسه‌ی فهم متن و همچنین بصیرت ریکور در باب فهم معنای زندگی از طریق زندگی‌های دیگر دست کم به دو طریق عمده می‌تواند مواجهه ما با شعر ایران و جهان را تحت تأثیر قرار دهد؛ نخست با نمایاندن امکان‌های ایجاد حساسیت زیبایی‌شناختی جدید-مبتنی بر بسترها و زمینه‌های فرهنگی خود به عنوان خوانندگان ایرانی این اشعار- در فهم، نقد و چه بسا خلق شعر. زیرا درک ضرورت معرفت به نفس یکی از بصیرت‌هایی است که هرمنوتیک فلسفی به ما می‌بخشد. این معرفت به نفس مستلزم شناخت سنتی است که فکر و زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بیش از هر چیز مبتنی بر شعر است.

دوم با ژرفا بخشیدن به فهم و تفسیر شعر از طریق آگاهی به شرط‌های لازم برای فهم راستین.

د- پرسش تحقیق

پرسش اصلی در این رساله، امکان بوطیقای هرمنوتیکی و حدود و مسائل آن در هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور است. پرسش‌های فرعی که به طور خاص پیگیری شده‌اند عبارتند از؛

- شعر چیست و وجه تمایز آن از غیرشعر کدام است؟
- بازنمایی، معرفت و معنا در شعر به چه معناست؟
- آیا شعر به دلیل شعر بودن رابطه‌ی ویژه‌ای با حقیقت خواهد داشت؟
- آیا شعر به عنوان متن از سایر متون متمایز است؟

ه- کلید واژه‌ها

- Poetry شعر
- Hermeneutics هرمنوتیک
- Existance وجود
- Philosophical Hermeneutics هرمنوتیک فلسفی
- Phenomenological Hermenutics پدیدارشناسی هرمنوتیک
- Interpretation تفسیر
- Underatanding فهم

- Poetics بوطيقا
- Poesis پويسيس
- Text متن
- Language زبان
- Metaphor استعاره
- Imagination تخيل
- Representation بازنمايي
- Mimesis ميمسيس
- Meaning معنا
- Referense مرجع
- Truth حقيقت
- Knowledg معرفت

مقدمه

می‌توان گفت پیوند میان فلسفه و ادبیات پس از فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی، در هرمنوتیک فلسفی به اوج می‌رسد و در مورد شعر، هرمنوتیک فلسفی در رتبه‌ی نخست قرار دارد. شعر نزد سه نماینده‌ی بزرگ هرمنوتیک فلسفی یعنی مارتین هیدگر، هانس-گئورگ گادامر و پل ریکور، چه به عنوان هنر (Art) و چه به منزله‌ی متن (Text)، در رفیع‌ترین جایگاه ایستاده است. سرّ این توجه، در رویکرد پدیدارشناسانه‌ی هرمنوتیک فلسفی و دل‌بستگی نمایندگان آن، به "حقیقت"، "معنا" و سرانجام، "زندگی" نهفته است. هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور، در ادامه و فراسوی هیدگر، نوعی فلسفه‌ی زندگی بنا می‌نهند که ما در پرتو آن درمی‌یابیم که شعر به عنوان نزدیک‌ترین خویشاوند حقیقت، دربردارنده‌ی بزرگ‌ترین معرفت یعنی "معرفت به نفس" است که ما را در کار زیستن توانا می‌سازد.

هدف این رساله، همان طور که از عنوان آن "شعر به مثابه متن" برمی‌آید، شناخت بوطیقای هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور است. بنابراین اصلی‌ترین پرسش در این پژوهش، حدود این بوطیقا و مسائل مربوط به آن است. اما از آن جا که بوطیقای هرمنوتیک فلسفی بوطیقای تفسیر است، پرداختن به چگونگی تفسیر شعر از منظر گادامر و ریکور نیز ضروری خواهد بود.

شناخت بوطیقای هرمنوتیکی گادامر و ریکور و حدود و مسائل آن، قبل از هر چیز مستلزم مطالعه‌ی زمینه‌های هرمنوتیکی - فلسفی است که اندیشه‌های گادامر و ریکور در باب شعر، در آن‌ها ریشه دارد. در فصل اول با عنوان "مبانی اهمیت شعر در هرمنوتیک فلسفی" تلاش کرده‌ایم این زمینه‌ها را نشان دهیم. پس از آن بررسی مسائل مطرح در باب شعر از منظری فلسفی، در اولویت قرار خواهد داشت. "بوطیقای هرمنوتیکی" عنوان فصل دوم است که سعی شده است ذیل آن حدود و مسائل بوطیقایی هرمنوتیک فلسفی روشن شود. به این منظور پس از بررسی مفهوم بوطیقا و مسائل بوطیقایی مطرح شده در تاریخ مباحث مربوط به شعر، کلیات بوطیقای گادامر و ریکور معرفی شده و تلاش اصلی به یافتن حدود و مسائل آن، معطوف شده است.

دستاورد اصلی این دو فصل، پی بردن به ضرورت اهمیت فهم شعر به عنوان مهم‌ترین متن است که به قول هوی برای هرمنوتیک آزمونی مشخصاً "حیاتی محسوب می‌شود (هوی: ۶۷). به عبارت دیگر شعر تا آن جا به هرمنوتیک فلسفی مربوط می‌شود که پای فهم آن در میان باشد. در واقع در فصل سوم است که در آستانه‌ی پرداختن فهم رویکرد تفسیری گادامر و ریکور قرار می‌گیریم. "شعر به مثابه متن" موضوع مطالعه در این فصل است که ضمن آن سعی شده است به "چیستی متن"، "ویژگی‌های متن از نظر گادامر و ریکور" و در نهایت "متن شعری" پرداخته شود.

تفسیر متن موضوع فصل چهارم است. درک و به کارگیری بصیرت‌های گادامر و ریکور برای فهم شعر، هدف غایی این بخش از رساله است که منوط به فهم کل رویکرد تفسیری آن‌ها است. بنابراین سعی شده است بر جنبه‌هایی از رویکرد تفسیری هرمنوتیک فلسفی گادامر و ریکور تأکید شود که به ویژه مربوط به فهم شعر به عنوان بهترین نمونه و پارادایم متن تفسیری است.

گادامر و ریکور بخشی از مطالعات خود را مصروف شعر شاعرانی همچون هولدرلین، پل سلان، والاس استیونس، امیلی دیکنسون، گئورگ تراکل و راینر ماریا ریلکه کرده‌اند. بر این اساس در حاشیه‌ی تحقیق و در ضمیمه‌ای کوتاه، پس از مروری بر پیشینه‌ی تاریخی نسبت میان شعر و فلسفه، به دل‌بستگی دو نماینده‌ی بزرگ هرمنوتیک فلسفی به این شاعران و علل آن نیز اشاره شده است.

فصل اول

مبانی اهمیت شعر در هرمنوتیک فلسفی

۱- مروری بر تاریخ تأثیر و تأثر: حضور زندگی در تجربه

بنا بر ایده تاریخ تأثیر و تأثر^۱ گادامر، فهم ادبیات و شعر در هرمنوتیک فلسفی و مسائل مربوط به آن، مستلزم مروری بر فهم‌های تاریخی مؤثر بر آن است. به نظر می‌رسد دستاورد مهم هرمنوتیک فلسفی برای شعر، مطرح کردن آن به عنوان " هنری زبانی" در محور مطالعات هرمنوتیکی است. این امر حاصل نتایج حائز اهمیت است که هر یک از نمایندگان هرمنوتیک فلسفی^۲ بدان دست یافته‌اند. این دستاوردها نزد گادامر مبتنی بر دو امر؛ ۱ - هنر به مثابه مأوای حقیقت ۲- زبان به مثابه واسطه آشکارگی حقیقت است. دلبستگی ریکور به معناشناسی زبان‌شناسانه به عنوان نخستین گام در تفسیر، و ویژگی‌های زبان شعر در حصول بیشترین معنا - که در ادامه بدان خواهیم پرداخت - به شعر اهمیت ویژه‌ای بخشیده است.

اصل مهم دیگری که با موارد قبلی، به ویژه در گادامر، همبسته است، نقد الگوی فاعل - موضوع / سوژه - ابژه در هرمنوتیک فلسفی است که به نظر می‌رسد مجموعاً "موضع هرمنوتیکی در برابر هنر شعر را می‌سازند. کاری که ما در این جا پیش از هر چیز در صد آن هستیم، جستجوی زمینه‌هایی است که ایده‌ی "شعر به مثابه هنری زبانی" در هرمنوتیک فلسفی، در آن‌ها ریشه دارد.

1 - Wirkungsgeschichte

^۲ - نقش هیدگر در این باره به عنوان آغازگر هرمنوتیک فلسفی انکار ناپذیر است اما از آن جا که این پژوهش متمرکز بر آرای گادامر و ریکور است، پرداختن به آرای هیدگر به فراخور ضرورت صورت خواهد گرفت.

بحث حاضر عمدتاً "متمرکز بر دو مورد نخست است و موضوع "نقد الگوی فاعل - موضوع" به صورت جداگانه و ذیل عنوان پدیدارشناسی هرمنوتیک بررسی خواهد شد. پل ریکور در مقاله‌اش با عنوان رسالت هرمنوتیک، "حرکت از هرمنوتیک خاص به عام" و همچنین "عطف توجه از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی" را دو دغدغه خاطر در تاریخ اخیر هرمنوتیک می‌داند (ریکور، "رسالت هرمنوتیک"، حلقه انتقادی: ۱۰). به نظر می‌رسد هر دوی این موارد، به طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌توانند دلایل اهمیت هنر و شعر در هرمنوتیک فلسفی را توضیح دهند. بر همین مبنا جستجوی خود را از "حرکت از هرمنوتیک خاص به عام" آغاز می‌کنیم که شلایرماخر طرح آن را افکنده است.

هرمنوتیک شلایرماخر که ریشه‌ی تکوین آن در نقد تمایز کانتی میان دو نوع حکم تعینی و تأملی است^۳، با دارا بودن دو سویه‌ی انتقادی^۴ و رمانتیک^۵، عمل تفسیر را به منزله‌ی اصلی عام و وحدت بخش تفاوت و تنوع متون مطرح کرد^۶ (بووی، "هرمنوتیک فلسفی"،

۳- شلایرماخر نشان می‌دهد که حتی اعمال داوری تعینی نیز وابسته به فهم بافتاری - پیشینی‌ای است که نمی‌تواند از یک قاعده ناشی شده باشد (بووی، "هرمنوتیک فلسفی"، هرمنوتیک مدرن: ۲۰).

۴ - پیرو وارونه‌سازی رابطه‌ی نظریه شناخت و نظریه وجود در فلسفه انتقادی، در برنامه هرمنوتیکی شلایرماخر کاربردهای ویژه متناسب با تنوع متون به کناری نهاده شد و قواعد تفسیر با کاربردی وحدت بخش تنوع تفسیر، جایگزین آن شد.

۵- شلایرماخر در جریان خلق به رابطه‌ای زنده توسل می‌جست و معنای متن را تابع ابتکارات خلاق تفسیرگر می‌دانست (ریکور، "رسالت هرمنوتیک"، حلقه انتقادی: ۱۴؛ بووی، "هرمنوتیک فلسفی"، هرمنوتیک مدرن: ۱۹).

۶- تا پیش از او، هرمنوتیک به دو قلمرو ریشه‌شناسی متون کلاسیک یعنی متون کهن یونانی و لاتینی و متون مقدس عهدین منحصر و عمل تفسیر نیز به فراخور هر یک متفاوت بود.

هرمنوتیک مدرن: ۲۰؛ ریکور، همان: ۱۴). این وحدت عمدتاً بر خصیصه‌ی "زبانی بودن" متون تفسیری به عنوان خصیصه‌ی مشترک در همه‌ی آن‌ها مبتنی است. از سوی دیگر "اگر علم هرمنوتیک دیگر اساساً" به روشن کردن مسائل علمی متغیر در تفسیر انواع متون اختصاص داده نشود، پس می‌تواند فعل "فهم" را نقطه‌ی شروع حقیقی تلقی کند؛ بنابراین علم هرمنوتیک، فن فهم هر گفته‌ای در زبان است (پالمر: ۹۷ تا ۱۰۵).

شاید بتوان گفت تا آن جا که به ادبیات و شعر مربوط می‌شود، خویشاوندی هرمنوتیک شلایرماخر و هرمنوتیک فلسفی، مبتنی بر دو نسبت است: ۱- محوریت زبان ۲- توجه به فهم. اگر چه این دو مورد با آن چه در هرمنوتیک فلسفی با آن مواجهیم، تفاوت‌های بنیادین دارد. نزد شلایرماخر فهم بما هو فهم، فن است و فهم فنی یا روان‌شناختی نامیده می‌شود. "زبان" او نیز مربوط است به تفسیر نحوی و اساساً "سپهر آن از سپهر تفکر جداست. اما نباید از نظر دور داشت که او از فهم، مفهوم "از درون با زندگی نسبت داشتن" را نیز اراده می‌کند. او در تفکر هرمنوتیکی اولیه‌اش موضعی نزدیک‌تر به برداشت کنونی هرمنوتیک فلسفی داشته و بر این باور بوده که در زبان است که آدمی به فهمی از خودش و جهان دست می‌یابد (پالمر: ۱۰۴ و ۱۰۷). آن چه فهم را با موضوع ادبیات و شعر مرتبط می‌سازد این نکته است که فهم چیزی بیش از تفکر محض و متضمن تجربه‌ای است کم و بیش نزدیک به آن چه در شعر و ادبیات می‌شناسیم.

ضرورت طرح تأویل عام و به ویژه ادغام آن در قلمرو معرفت تاریخی، دیلتای را متوجه واقعیت تاریخی به عنوان اساسی‌ترین تجلی زندگی ساخت که انسجام آن بر انسجام متن مقدم است (بووی، "هرمنوتیک فلسفی"، هرمنوتیک مدرن: ۲۱). اندیشه‌ی رمانتیکی "مراجعه به خود زندگی"، مبنای "فلسفه‌ی زندگی" در دیلتای شد که در بردارنده‌ی طرح قوام فهم بر حسب خود زندگی است. این دستاورد دیلتای همراه با میل به "بنیان نهادن مبنایی برای علوم انسانی"^۷، نقش مهمی در علم هرمنوتیک پس از دیلتای ایفا کرده‌اند. اولی، یعنی فلسفه‌ی زندگی به مفهوم تجربه راه می‌برد و دومی، ریشه‌ی تمایز تعیین کننده‌ی دیلتای میان علوم انسانی و علوم طبیعی و به ویژه میان فهم^۸ و تبیین^۹ است. علوم انسانی از نظر دیلتای چیزی را در اختیار دارند که در علوم طبیعی موجود نیست و آن امکان فهم تجربه‌ی درونی شخص دیگر است و علاوه بر آن "تنها در صورتی یک علم در زمره‌ی علوم انسانی است که موضوع شناخت آن از طریق رهبردی مبتنی بر نسبت نظام‌مند میان زندگی و بیان و فهم برای ما قابل فهم شود" (پالمر: ۱۱۵ و ۱۱۸).

آن چه از این سخن به کار دستیابی به مبانی اهمیت شعر و ادبیات می‌آید، این است که مقولات زندگی ریشه در واقعیتی استعلایی یا مابعدالطبیعی ندارند بلکه در واقعیت تجربه

⁷ -Geisteswissenschaften

⁸ - Verstehen

⁹ -Erklaren

زندگی ریشه دارند. تجربه مورد نظر دیلتای^۱ 'Erlebnis - در برابر Erfahrung - است که متضمن جنبه‌های فردیت و جزئیت در تجربه است. در حالی که Erfahrung به معنای تجربه به طور کلی است. "تجربه‌ی زندگی"، متن و زمینه‌ی فهم در علوم انسانی را در بر می‌گیرد و فهمی که هیچ نسبتی با تجربه‌ی زندگی ندارد، متناسب با علوم انسانی نخواهد بود. می‌دانیم که از نظر دیلتای "ناب‌ترین بیان تجربه‌ی زندگی، هنر است و آثار بزرگ ادبی در تجربه‌ی معماهای زندگی مانند تولد و مرگ، شادی و غم، عشق و نفرت، قدرت و ضعف انسان و وضعیت مبهم او ریشه دارند: "به راستی که هیچ اثر هنری بزرگی نمی‌تواند منعکس کننده‌ی واقعیتی بیگانه با باطن مؤلف آن باشد (دیلتای، به نقل از پالمر: ۱۲۶).

هیدگر مقصود دیلتای در خصوص فهم زندگی از بطن خود زندگی را در "هستی و زمان" تأیید و به گفته‌ی پالمر از زندگی به معنای *Leben* دفاع کرد؛ هستی چنان که خود را در تجربه‌ی زندگی منکشف می‌سازد، از مقولات مفهوم‌ساز و بی‌زمان تفکر شناخت محور می‌گریزد. این تلقی معرفت‌شناسانه از هرمنوتیک به طور کلی توسط هیدگر و بعد گادامر، به چالش کشیده شد و متعاقب آن تلاش برای کاوش در بنیان‌های معرفت‌شناسی و آشکار کردن شرایط هستی‌شناسانه‌ی معرفت توسط هیدگر آغاز شد.

از یک منظر بنیان تحقیقات هیدگر مبتنی بر رابطه‌ی معرفت و هستی (سوژه و ابژه) است.

بدین معنا که هدف این تحقیقات اساساً "بی‌اعتبار کردن ادعای فاعل شناسایی است که خود را

^۱ - فعل *erleben* کلمه‌ای تقریباً تازه است که از ریشه‌ی *leben* به معنای زیستن ساخته شده است. پیشوند *er* به طور کلی دال بر تأکید است و برای عمیق‌تر کردن معنای کلمه‌ی اصلی استفاده می‌شود (پالمر: ۱۱۹).